



محمد علی آبان

# شعر کوتاه؛ بلائیسے بازی گل کوچک!

جانب کتابی و شعری و مقاله‌ای و یا اتصال به نامی و مکتبی و اسمی شناسنامه «برادری» صادر می‌شود و نوشته و ساخته و سروده خود را بی هیچ واژه و قانون بازدارنده‌ای «شعر» معرفی می‌کند



تعریفی از شعر دارد. مثل این که از صد نفر بپرسند تولد، مرگ، سیری و تشنگی چیست؟ ولی آیا همه جواب‌ها قانع‌کننده‌اند؟ خیر! آن‌تولد می‌گوید شعر مفسر زندگی است. الیوت می‌گوید شعر کلامی است تلفیقی از عقل و احساس و هنجارشکنی. رابِر فراست شعر را مامن کوچکی می‌داند برای رهایی از آشفتگی. در گزارش نیویولت آمده است شعر و ادبیات مهم‌ترین عبادتگاه‌های روح آدمی است که در آن همه می‌باید به عبادت بپردازند. از همه تعریف‌های این گونه می‌توان فهمید که شعر کلامی است دیگر گونه. شعر دیگر گونه دیدن است همراه با زبان و بیانی برتر، جهت تعالی و تکامل انسان! حال می‌خواهد در پنجاه بیت، بیست سطر یا دو سطر اتفاق بیفتد! ولی نگارنده این قول را می‌پذیرد که قالب قصیده سکوی اژمون شاعری شاعر است. اگر توانست چند قصیده محکم بسازد حتماً در قالب‌های دیگر هم می‌تواند بزرگی کند. آزادگویان اگر در قالب سنتی استاد بودند و کارهایی در خور ارائه کردند آن‌گاه در کار آزاد حرف اول را می‌زنند و به ترتیب تا شکل‌های کوچک‌تر...

غرض رد حافظ نیست که چرا قصیده نگفت یا شاملو که چرا کلاسیک موفق نگفت یا نیما و خیام و باباطاهر و... منظور این است که امروز در دوره ما که فردی صرفاً با سر هم کردن چند کاریکاتور که بعضاً نشانه عجز و ناتوانی او در پرداخت و وسعت بخشیدن به‌جا و هنرمندانه و مفید است، می‌خواهد نام شاعر بگیرد و بر زبان‌ها و کتاب‌ها بدرخشد، امری است محال! سیدحسن حسینی با نوشتن براده‌ها، هم‌صد با حلق اسماعیل و گنجشگ و جبرئیل ثابت کرد هم کوتاه خوب می‌گوید، هم سنتی قابل پسند و هم آزاد محکم! بر قدرت او نمی‌توان خرده گرفت که هر چند میدان فراخ، آزمونی موفق پس داد. اما شعر کوتاه تقریباً میدانی کوچک است، بلا تشبیه مثل زمینی کوچکی در گوشه پارک برای بازی گل کوچک! مسلماً حرف‌های تریب بازیکن گل کوچک هم اگر نتواند از پس بازی‌های سالی و مهم‌تر چمنی بر آید، کسی او را به عنوان بازیکن نمی‌بیند و جالب آن که برگردان آن

شاید ذهن درگیرشده مخاطب با شعر، علامت سوآلی را در خود حس کند که حال چرا شعر نه؟ خوب و بد و کوتاه و بلند و متوسط بله؟! حق همین است که ابتدا باید دوربین فکر و ذوق زوم شود بر هویت ذاتی شعر و بعد بر صفات آن. به قول قدیمی‌ترها اول برادری ثابت شود، سپس به اندازه و کم و بیشی میراث و نوع کیله و بیمانه پرداخته آید.

امروزه بحث و حکم درباره آثار منتشرشده از سوی کرور کرور شاعران ریز و درشت اجتماعی و سیاسی و خیابانی و کوچه‌ای و خانگی و زیرزمینی و... کار آسانی نیست. چرا؟ چون با چاپ کتابی و شعری و مقاله‌ای و یا اتصال به نامی و مکتبی و اسمی، شناسنامه «برادری» صادر می‌شود و نوشته و ساخته و سروده خود را بی هیچ واژه و قانون بازدارنده‌ای «شعر» معرفی می‌کنند و با بی‌آگاهی و واژه‌های بعضاً خود را جریان ساز و مکتب و سبک‌یز و این حرف‌ها نیز... تا اینجای کار باید دست‌ها را برد بالا و گفت: هر چیکه از قلم و زبان که با لحنی غیر نثری برای جمع خواننده شود «شعر» است. اگر طولانی باشد شعر بلند، سیاه نباشد شعر سپید، مصراع‌ها نابرابر و نابرابر باشند، نیمایی، دوبرابر غزل باشد، قصیده و اگر دو سه سطری باشد، کوتاه! اما شهر شاعران این قدرها هم بی‌در و بی‌بکر نیست، همشهریان شعر هم به آسانی پذیرای هر شاعری نیستند و به تعبیر «الیوت» تاریخ هم به راحتی این افراد را جذب نمی‌کند. کاری به حرف سهراب سپهری هم نداریم که شاعران وارث آب و خرد و روشنی‌اند! منظور سهراب که فقط نیمایی گویان نیستند؛ حتماً خیام و باباطاهر و حتی هایکوسرایان ژاپن هم هستند. از قدیم هم گفته شده دوم شاعران، اول پیامبران!

باز هم تقسیم‌بندی نشده است. اصل این است که در وهله اول باید شاعر بود و شعر گفت. حال باید پرسید شعر چیست؟ اگر بخواهیم پاسخ بدهیم باید از افلاطون و ارسطو شروع کنیم تا مثلاً آن‌تولد یا الیوت یا فوکو یا اصلاً چرا راه دور، همین دکتر براهنی خودمان یا کورش صفوی، اصلاً نزدیک‌تر حافظ موسوی یا قیصر عزیز و اصلاً همین شمای خواننده! هر کس



نیز اثبات ادعا می‌کند. خداحافظی از چمن و ورود به سالن و خداحافظی از سالن به گل کوچک می‌رسد و این یعنی تعطیل! انکار نمی‌شود که کم‌گویی و صرفه‌جویی در کلمات با بار معنایی بیشتر هنری است بی‌نظیر، به همین جهت جمله‌هایی که در تاریخ کشور این ویژگی‌ها را داشتند، ناخواسته میهمان زبان مردم شدند و به شکل خوب ضرب‌المثل درآمدند و حتی رباعیات و دوبیتی‌ها در ایران و هایکوها در ژاپن به همین صورت توانستند بر ذهن و زبان مردم جایگاه پیدا کنند. اما با این همه ما هرگز نتوانستیم باباطاهر و فائق را هم‌رتبه با سعدی و حافظ و مولانا و در نقد هنر بیانی کنار خاقانی قرار دهیم. اگر هم خیام می‌درخشد، ابتدا فکر بلند و جهان‌بینی عظیمی که بسیار باشکوه‌تر و مردافکن‌تر از قالب رباعی است عامل درخشش اوست. مقصودم رود درازی و شب و روز گفتن و نوشتن شاعران نیست، بلکه مقایسه با شاعران بزرگی است که عظمت فکری و زبانی آن‌ها فضا و زبان و شعر عظیم‌تری را می‌طلبید. و انصاف بدهیم که شیر و پلنگ نیاز به میدان و فضایی درخور دارد تا فرصت جولان داشته باشد، هرچند خرگوش هم ملاحظت خود را دارد اما مهابت امر دیگری است.

حال چه دنبال برهین علمی و منطقی باشیم که بگوئیم مثلاً «خیز الکلام ما قل و دل» یا در عصر

سرعت و کم‌حوصلگی به سر می‌بریم، یا کنار این همه شعرهای بلند، به شعر کوتاه هم نیاز داریم. یا شعر کوتاه لازمه امروز است تا مخاطب در نهایت وقت‌تنگی و سرعت متأثر از آن شود و یا این که مقاله‌ای بنویسیم در وجه نام‌گذاری و ریشه این نوع شعر و همانند آن در تاریخ کشور خود و دیگران و یا فواید آن و... و نهایتاً تکیه کنیم به نظامی که:

کم‌گوی و گزیده‌گوی چون در  
تا ز اندک توجهان شود پر  
لاف از سخن چو در توان زد

آن خشت بود که بر توان زد

اگر در قالب شعرهای کوتاه شاهد در و مروارید باشیم، البته که از جان دوست‌ترش می‌داریم! اما شعر امروز ما دنبال پهلوان می‌گردد.

